شاه اعظم مظفر الدین شاه
قاجار
در عهد دولت ابد
مدت قاهره
اعلی حضرت اقدس
همایون شهریاری قاجار
خلد الله ملکه و صدارت
حضرت مستطاب
اجل اکرم اعظم
آقای
میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم مد ظله العالی

۲۳۹۱۹

۴۶۷/۰۹ خ

م ۴۶۶ ل

۴۴۴۵۳

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: مفتاح اخلاق مظفری

مؤلف متن: میرزا حبیب الله خان لشکرنویس محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر: ۱۳۲۱ چاپ سنگی نوع خط: نستعلیق تعداد سطر

موضوع زبان عدد اوراق

طول عرض شمارهٔ عمومی: ۲۸۴۳۱

وقفی / خریداری: از آقای اشجعی

تاریخ وقف: مهر ماه ۱۳۸۰ نام کاتب

ملاحظات

شاهنشاه اعظم مظفر الدین شاه
قاجار
در عهد دولت ابد
مدت قاهره
اعلی حضرت اقدس
همایون شهریاری قاجار
خلد الله ملکه و صدارت
حضرت مستطاب
اجل اکرم اعظم
آقای
میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم مد
ظله العالی

۲۳۹۱۹
شماره ثبت
تاریخ

۴۴۴۵۳
آستان قدس
کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آس
نام کتاب مفتاح اخلاق
مؤلف متن میرزا حبیب الله خان لشکرنویس
شارح ... مترج
تاریخ تحریر ۱۳۲۱ نوع خط چاپ سنگی
موضوع ... زبان
طول ... عرض ... شمارهٔ
وقفی / خریداری از آقای اشجعی
تاریخ وقف مهر ۱۳۸۰ نام کا
ملاحظات

هذا کتاب مفتاح اخلاق مظفری

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب مفتاح اخلاق مظفری

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء
محمد و آله الطاهرین
اما بعد گرانمایه برادران عزیز من آگاه باشید
که از آموختن علم اخلاق سرور نفس آفاق انسانیت
کمال یابد قوله تعالی سنریهم مافی آفاق و فی
انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

شعر

برون زد خیمه ز اقلیم تقدس   تجلی کرده در آفاق انفس

حکماء نور الله برهانهم را در این فن شریف که حکمت عملیش نامند
رسالها بسیار است که در کسب فضایل و ترک رذایل و
براهین و دلایل بسیار اقامه کرده اند   مثنوی

بی ادب تنها نه خود را داشت بد   بلکه آتش در همه آفاق زد

چون در بادی نظر درک این مطالب خالی از اشکال
نبود این احقر عباد الله قبایح اعمال و فضایح افعال بعضی
از ابناء زمان را مجسم کرده با الفاظی قبیح و عباراتی غیر
فصیح که در این دوره مصطلح الواط و مسخره کانست تلفیق
میسازد تا شما را در مطالعه آن رغبتی حاصل آید مضمون
اینکه شعر نگوید   از سر بازیچه حرفی کزان
پندی بگیرد هوشیاری   از این گونه حالات و این نوع
خیالات اجتناب نمائید   اما بعد
آپاردی   حاکم را گویند که مبلغی خطیر از بابت تفاوت
عمل بر جمیع لاتی افزوده و حکومت آن ولایت را خود

قبول

قبول نماید و پس از احضار شدن برکاب فیروز انتساب
همین مبلغ را با قدری از اصل مالیات باقی محل قلمداد نماید
این صفت مرکب از طمع و تذویر است

آشنا پیکن کسیرا گویند که بجهة زیارت حضرت
عبد العظیم علیه السلام یا غیره اسب یا قاطر از آشنایان خود
امانت گرفته و چنان باز آورد که از او رمقی پیش نمانده
باشد این صفت از خیانت ناشی میشود

آمهتر علی کسیرا گویند که در مجلس قمار حاشیه نشین
باشد ولی محض فضولی بحریفان نرد و شطرنج بازی
بیاموزد و هر چه طرفین او را منع کنند که شما
ساکت باشید باز خودداری نتوان کرد این صفت
از فضولی ناشی میشود

آب زیر کاه کسی را گویند که چون کسی کاغذی
بنویسد بسرقت نظر مطالب آنرا بر خواند و نداند

من نظر فی کتاب اخیه کمن نظر فی فرج امه این صفت
از تدلیس ناشی میشود

الدنگ بر وزن خرچنگ

کسی را گویند که نفس خود را محترم شمارد و عمرش را مصروف
بالانشین و تکبر فروشی کرده باشد و شأن خود را ارفع
از آن بداند که بتحصیل معاش کوشد و بضاعتی فراهم
کند این صفت مرکب از حمق و تکبر است

احمق کسیرا گویند که کارهای خودش را اصلاح نمیتواند
بکند و همیشه اموراتش غیر منظم است ولی در پی اصلاح
کارهای مردم بر میآید و تکلیف از برای دولت و ملت
معین میکند این صفت مرکب از جمود و بلاهت است

چپنکی بر وزن زنگی کسیرا گویند که قلیان را
باسانی دل نکند و گاهی سر قلیان را چنان چرخ
دهد که گوئی اکنون سر قلیان را بر میدارد ولی باز

بصحبت مشغول میشود این صفت از حرص ناشی میشود

پیعار بر وزن پیکار

کسی را گویند که صبح و عصر بجهة خوردن چاهی و نهار بخانهای مردم رفته اسمش را دیدنی میگذارد این

صفت از دنائت طبع ناشی میشود

پلیمبو بر وزن چلیمبو سرهنگیرا گویند که تازه سرتیب سوم شده باشد و هنوز محل مواجبش در آن درجه پیدا نشده باشد بصرافت سرتیب دوئمی افتاده باشد و همکذا سرهنگ یاور و سلطان این صفت مرکب از حرص و طمعست

بد لعاب

حجاب و دربان را گویند عموماً و محررین دفترخانه را خصوصاً این صفت مرکب از لجاج و غضب است

بد پیله بر وزن غضنفر پیله

لشکرنویسی را گویند که صاحب منصب فوج یا سرگرده

سوارش کرده باشند و از سفر باز آمده باشد بجهة مطالبه رسوم تنگوزئیل و سیچقان ائیل سوغات سفر رقعها نویسد و با جوددان و شرف پیغام فرستد

این صفت مرکب از آز و شهوتست

بچه ننه کسی را گویند که زیر کلاه ماهوتی عرقچین بر سر گذارد و دو عالهای جلد ترمه با خودش داشته باشد

این صفت مرکب از حمق و بلاهتست

بامبولی کسیرا گویند که باصرار کارهای خارجی از برای خود تبراشد و پیوسته از زحمت و مشقت آن شکایت آغاز کند این صفت مرکب از افتخار و غضب است

باد خور بر وزن لاشخور

کسی را گویند که وضع زندگانی او در کمال پریشانی باشد ولی عینک خود را بچشم زده در خیابان تفرج کند و بی غصه را گویند که علی الدوام بنام اجداد خود

رجنبر بر خواند ظرفای فارس اینگونه اشخاص را بجای سندر سه نیز نامیده اند و این صفت مرکب از عجب و غضب است

بقترنج

آوازخوانی را گویند که قبل از خواندن چندان عذر خواهی کند که دوش پیاز خوردم و بر رویش ماست شاول کرده ام و آوازم خشن شده نمی توانم بخوانم انقدر ناز کند تا حضار را جان بر لب آید و دو سه قران بار پس رود این صفت مرکب از جهل و ناز است

پفیوز

کسی را گویند که تمشیت خانه خود را نمیتواند داد ولی پیوسته در مجالس از نظم دولت و ملت سخن راند این صفت مرکب از جهل و نادانی است

پنیزی شل بر وزن دیزی خور

نوکری را گویند که هفته بهفته بدر خانه نرود و گوید دیگران که رفته اند چه فتحی کرده اند که من بکنم این صفت از تنبلی ناشی میشود

دنبز

نوازنده را گویند که تا انقراض مجلس بکوک کردن ساز مشغول باشد این صفت از زروانت ناشی گردد

پخمه بر وزن بلیه

کسی را گویند که در درب خانه نهار نخورده گرسنگی بسر برد و نفهمیده باشد که سفره از ولی نعمه گلست این صفت مرکب از نخوت و تهور است

پپتی بر وزن هندی

کسی را گویند که در هوای گرم تابستان یکدست بکمر زند و یکدست تسبیح گیرد و باهنگی در کوچه و بازار بخرامد این صفت مرکب از رعونت و غضب است

پنزری

کسی را گویند که حاشیه کهنه رنگ رفته در جلو دآ
باشد و اسب مردنی و لاغر سوار شود این صفت
از سفاهت و تکبر است

پرمدجا

کسی را گویند که بخانه کسی رفته باشد از خرج و دخل
و عیال صاحب خانه باز پرسد این صفت از فضولی
ناشی گردد

تلنکی

کسی را گویند در مجلس بشوخی مهمانی کردن مردم
گذارد این صفت مرکب از مزاح و طمع است

جرت قوز

کسیرا گویند که در مجلس بزرگی در آید و پرخصت
نشستن نتواند و آن بزرگ بخواندن یا نوشتن سر
فرو برده باشد بجهت آنکه آنرا ملتفت خویش سازد
از حلقوم و بینی بانگها بر آورد و حرکات ناهنجار کند
این صفت از تجبر و غضب است

جلیمبو بر وزن ملیمبو

کسی را گویند که در کوچه و بازار عینک بر چشم خود
گذارد این صفت مرکب از سفاهت و بلاهت است

جعلنقی بر وزن معلنقی *

کسیرا گویند که تعلیمی در دست گرفته بعادت فرنگیان
چابک راه رود و لیکن از هنر آنها هیچگونه بهره نداشته
باشد این صفت مرکب از حماقت و بلاهت است

چاچول

کسی را گویند که از خودش کاری ساخته نشود و
ارباب رجوع بسیار دور خود جمع کند که کار
آنها را در پیش دیگران صورت دهد این صفت از حیله ناشی شود

چس نفس

طلبکار را عموماً گویند و زنی را نیز گویند که از
عروسی و مهمانی باز آمده باشد و هم زنیرا گویند

که از برای هر چیز جزئی با شوهر خود دعوا کند این صفت
از لوازم سفاهتست

چس خور بر وزن دکتر

کسی را گویند که فراش
ندرسی در جلو اندازد و نیز بی بضاعتی را گویند که بچه
پسرش نگاهدارد این صفت مرکب از بلاهت [حماقت] است

چکنه بر وزن لکنه

کسی را گویند که هنری نداشته باشد و بخواهد بچاپلوسی
و تملقهای غیر متعارفی کار خود را در نوکری پیش به
بند ازد این صفت از تند و بزباشی میشود

چکه بر وزن که که

کسی را گویند که مزاحی کرده باشد و خودش بیشتر
از همه کس بخندد این صفت از لوازم جهالتست

چاخان بر وزن پالان

کسی را گویند

کسی را گویند که در دستگاه بزرگی محرم باشد و هر
گونه قهر و لطفی که از آن بزرگ نسبت بمردم [ظاهر]
میشود چنان وانمود کند که بدستور العمل من بوده [است]
این صفت مرکب از جهالت و تلبیس است

چوسنه

کسی را گویند که بخدمت بزرگی مطلبی عرض کند
و زبانش طپق زند و اندامش برعشه افتد و چشمش
بدود این صفت از جبن ناشی گردد

چاشته خور

کسی را گویند که در اول نوکری از شغلی منتفع شده
باشد و پس از خارج شدن از آن شغل کارهای معتبرتر
از آن بدو دهند و باز چشمش در عقب همان
شغل اول باشد این صفت مرکب از حمق و طمعست

چوسند بر وزن چرند

کسی را گویند که مخنث

کسی راگویند که محض امتثال حکم مدتی لباس کرچین پوشیده باشد و پس از چندی بحالت اول عود کرده و جبه و لباس راسته بپوشد مثل آنکه کسیرا از حبس خلاص کرده باشند و دوباره بپای خود بشن بند انجای معاودت نماید این صفت از تلون ناشی گردد

چل چیو

کسیرا گویند که بجود و منصب خود غره باشد و بصاحب کار ناز و فخر کرده یا از عمل خویش استغنا کند و این مثل را نشنیده باشد که شغالی از باغی فرار کرد و خوشه انگور نفع صاحب باغ است این صفت مرکب از غرور و شهوت است

خاشار پاشار

کسی راگویند که در عروسیها تو بچی واقع شود و در محرم بجمع آوردن دسته و اسباب شبیه و بستن تکیه مشغول شود این صفت مرکب از عجله و سفه است

خودپسند

کسی راگویند که از چنخوری صد دینار پول جمعکرده باشد و متصل از برای اشخاصیکه فقیر هستند مضمون میگوید و ملامت و سرزنش آنها کند و اشخاص تازه بدولت رسیده را نیز گویند این صفت مرکب از سفاهت و رذالت است

خاله زنک بروزن شانه سرک

کسیرا گویند که دست و پای یا سر انگشتان خود را حنا به بندد و تعلیمان کوز بیل سفر طی داشته باشد این صفت از جمود ناشی میشود

خرحمال بروزن خرچنگال

کسی راگویند که بزحمتی دولت زیاد بچنگ آورده باشد و بخفت و نسبت گذران کند این صفت مرکب از حمق و از ا

خایه مال بروزن جامه دار

کسی را گویند که تا بزرگی رقعه مینویسند و بپایان میرساند فوراً پاکت حاضر کرده در پیش او گذارد این صفت از تملق ناشی میگردد

خروس بیمحل

کسیرا گویند که در کوچه و بازار مردم را از برای حرفهای بیمعنی معطل میکند در صورتیکه چند نفر از اشخاص محترم همراه داشته باشد این صفت مرکب از حماقت و سفاهت است

خرتو خر

غیر از رؤسا که جای مخصوصی دارند فاطبه نوکر را گویند که بملاحظه در صف سلام میخواهند بر یکدیگر سبقت گیرند این صفت مرکب از عجب و عضب است

خنک

کسی را گویند که بملاحظه بصدر مجلس رود و در آنجا

جائی

جائی نیابد این پا و آن پا کند تا جائی از برای خود پیدا کند این صفت مرکب از تفرعن و شهوت است

خرمگس معرکه

کسی را گویند که در بزم عیش هر دم را بصحبت گیرد و نگذارد که مشغول بتماشای لعبتگران و استماع آواز گردد این صفت از جهنوناشی میشود

خل و چل

کسی را گویند که از شدت تعارفات زبانی حوصله بر مردم تنگ نماید و چون کسی را مهمان کند دم بدم گوید چرا کم میخورید و پس از سیر شدن اصرار کند که باز هم میل بفرمائید این صفت از خبط ناشی میشود

دلخور بروزن پیزر

صاحب منصبی را گویند که ادعای درجه بالاتر داشته

باشد

۲۸۴۳۱ ج ۲۳۹۱۹۹

باشد و علامت و یراق خود را برداشته همان دیگهای
برنجی را بر جای گذارد دو بینه کسی را گویند که در
مجلس حاضر شود و در صدر جایش ندهند برود
پائین تر از همه کس بنشیند و حال آنکه در وسط مجلس
هم وسعتی باشد این صفت مرکب از تفرعن و غضب است

دبنگوز

کسی را گویند که در کوچه مردم را بصحبت گیرد و پشت
سر خود انداز د تا جلال و جمعیتش بنظر مردم بسیار
آید این صفت مرکب از دها و تکبر است

دبه دراز بروزن اته برار

کسی را گویند که فنجان چاهی را نصف کرده باشد و بگوید
که رنگش کم است و چون چاهی بر سرش بریزند پر شود
بگوید قندش کم است این صفت مرکب از مکر و
طمع است

دبنگ بروزن جفنگ

کسی را گویند که بچه شش هفت ساله خود را در همراه خود
بحضرت عبدالعظیم علیه السلام بیاورد و در بین راه بچه
زهراب کند و بابا که شوری ریشش را گرفته باشد و
نیز در همه جا همراه خود بگرداند و گمان کند که همان
طور محبتی را که خودش بدان طفل دارد همه کس نیز
دارد این صفت از جهل بسیط ناشی می شود

دیوث

کسی را گویند که مطالب خود را در کاغذی نویسند و آن
کاغذ را بدست زن یا پسر ساده روی یا دختر خود
دهد که پیش بزرگان برده جواب باز آورد این
صفت مرکب از وقاحت و شهوت است

روده دراز بروزن قشر همه پیاز

کسی را گویند که یکدفعه بعتبات عالیات مشرف شده

باشد و مادام العمر از ماست مصیبت و خرمای خستاو
ولیموی یعقوبیه و انار شهروان و هندوانهٔ قزل
رباط تعریف کند و از حقه و قمری سخن راند این صفت
مرکب از بلاهت و حماقت است

زرماست بر وزن نکبتی

کسی را گویند که زوارهٔ کالسکه اش از هم در رفته باشد
و یابوی مردنی بدان بسته باشد و سوار شود و طهار
تشخص بمردم نماید این صفت مرکب از حمق و رعونت است

ذبل حسرت

صاحب منصبی را گویند که بهیبت و صولت با تابعین
خود رفتار کند و وقت نهار خوردن به بهانهٔ مهمان
رفتن خود را باندرون اندازد این صفت مرکب از
کبر و مرتبهٔ اول بخل است

زنبو بر وزن سیرو

کسی را گویند که در کوچه نوکر خود را مخاطب ساخته
بلند بلند سخن گوید که مردم بدانند این صفت از تضعیف
خودنمائی میشود

سهم کار

میرزائی را گویند که رسوشش نرسیده باشد و در
نوشتن قبض و برات فن فن کند این صفت مرکب
از طمع و خدعه است

سنج

شعرا را گویند عموماً و هر کسیرا گویند که بخواهد
بمایه مواجب و مقرری از برای خود بگذارد این
صفت مرکب از طمع و حرص است

سندلم

نویسنده را گویند که متصل باصلاح کردن قلم و کاغذ
و دوات مشغول باشد و در نویسندگی عجز بسیار

داشته باشد این صفت از رذالت ناشی میشود

سبزی پاک کن

کسیرا گویند که تا بزرگی خواهد کاغذی مهر کند فوراً انگشتر امرکب بپالاید و بمهر بمالد و نیز کسی را گویند که با دست خویش گرد از جامه بزرگی بیفشاند این صفت از تملق ناشی میگردد

سر خر بر وزن خر نر

کسی را گویند که در روز جمعه و دوشنبه که یوم التعطیل است بغیر ضرورت بخانه رؤسا رفته مزاحم ایشان گردد این صفت مرکب از وقاحت و تملق است

سنگ روی یخ

کسی را گویند که از محل غایب متوفی مواجب یا مستمری گذرانیده باشد و پس از صدور فرمان وارث آن متوفی پیدا شده و محل را ابر کرداند این صفت مرکب

از عجله و طمع است

سگ حسن دله

کسی را گویند که چون بزرگی با کسی خشونت آغاز کند او نیز محض خوشامد تصدیق آن بزرگ کند و در اهانت آن شخص کوشد این صفت مرکب از طمع و تملق میباشد

سبک

کسیرا گویند که در مجلس نشسته باشد و چون بالاتر از آن جای خالی شود خود را بتند پر در آنجا کشاند این صفت مرکب از نخوت و تکبر است

سگ پا

کسی را گویند که بموجب کاغذ کهنه ادعای بسیار بر مردم داشته باشد و همیشه بدوندگی بسوجه مشغول باشد و غربان دفتر را نیز گویند

این صفت مرکب از طمع و دنائت ناشی میشود

سلندر بروزن قلندر

کسی را گویند که دو سه بخانه بزرگان رفته باشد و در وقت رفتن نداند که بکدام اطاق داخل شود و کفش را بکه بسپارد این صفت از تهور و ندانستن تکلیف ناشی میگردد

شیطان خیال

سرتیب سیمیرا گویند که از سه خط که علامت سر دوشست خط وسط را بسیار درشت و دو خط اطراف را چندان نازک کرده باشد که بنظر در نیاید و بخواهد بسرتیب اولی شبیه کند این صفت مرکب از تکبر و عجب است

شکم برآب زن

کسی را گویند که با قرض بسیار ضیافتهای ملوکانه نماید و در ماه مبارک رمضان در مسجد شاه و کاروان

سرای امین الملک اسباب بلور و چینی لیبه کند این صفت مرکب از بلاهت و سوء تدبیر است

شیره مال بروزن پیره زال

مباشری را گویند که برات مواجب مردم را بخرج حساب خود بنویسد و هر وقت و جهش را مطالبه نمایند گوید که ده پانزده هزار تومان فاضل حساب دارم هر وقت دیوان بدهد بدهم بندگی میکنم این صفت مرکب از خدعه طمع است

شلخته

کسی را گویند که از همه جا خبری داشته باشد این صفت مرکب از دنائت طبع و سفاهت ناشی است

شیشق

کسیرا گویند که بر دور سر داری خود حاشیه و ترتیب گذارد این صفت از کبر مشوب بنجابت

ناشی میشود

شاه طهماسبی بروزن یارالماسی

کسیرا گویند که در مجلس قهوه بدستش بدهند چشمان خود را از آن بخور بدهد و نیز کسی را گویند که پس از آنخوردن هر دم بگوید نوش جان و پس از عطسه بگوید خیر باشد این صفت از حماقت و جمودت ناشی میگردد

شتره

کسی را گویند که نی قلیان و شل آنرا باب دهان تر کنند این صفت مرکب از تسامح و بلادتست

شنکول منکول

صاحب کاریرا گویند که کسی عریضه بدستش داده باشد در جوف عریضه بچه کاغذی هم داشته باشد این صفت از طمع ناشی میشود

علی بهانه گیر

سر کردگان را گویند که در وقتیکه مطالبه عوض غائب متوفی از محل مینمایند این صفت مرکب از طمع یا ناشی میشود

غراب

کسی را گویند که در وقت حرکت کلاه خود را کج گذارد و سینه خود را پیش دهد و دستها را ملنگر بجنباند ولی زیر دمش سست باشد این صفت مرکب از کبر و سفاهتست

فکسنی

کسی را گویند که مالش را بکیمیاگری صرف کرده باشد و مفلوک شده باشد این صفت مرکب از دیوانگی و طمع میباشد

فیسو بروزن ریقو

کسی را گویند که در خانه خویش مهمان تکبر بفروشد مثلا از اندرون دیر بیرون بیاید و غیره این

صفت از تجبر ناشی میشود

فضول بر وزن میلول

کسی راگویند که در مجلس صاحب قلیانی قلیان خود را باو داده باشد و او باطراف خود تعارف کند این صفت مرکب از حمق و وقاحت است

قرمپف

کسی راگویند که در روز جمعه عیالش را همراه برداشته بشاهزاده عبد العظیم یا امامزاده حسن علیهما السلام ببرد این صفت مرکب از وقاحت و بلاهت است

قرطی

کسی راگویند که بمنصبی رسیده باشد و بدوستان خود که هیچ گونه احتیاجی باو ندارند تشخص بفروشند این صفت مرکب از کبر و وقاحت است

قرمساق

قرمساق بر وزن سارمساق

کسی راگویند که بنوکری کسی اقدام نماید آنگاه که طرفی بر بست و اعتباری بهم رساند چشم داشت منصب و مرتبهٔ آقای خود داشته باشد این صفت از آز ناشی میشود

قلچماق بر وزن طمطراق

سرکرده ئیرا گویند

که شنیده باشد که رسوم لشکرنویس قدغن شده بطور تحکم بروات ملزومات فوجی خود را مطالبه نماید این صفت مرکب از وقاحت و تهور است

قرمپتز

کسی راگویند که از ریش خود سبیل پیوند کرده باشد تا بنظرها با صلابت آید این صفت مرکب از حماقت و عجب است

قوز بالا قوز

زنی را گویند که اولادی از شوهر دیگر داشته باشد و در خانه شوهر دیگر که آمد پیوسته از برای خاطر طفل خود اسباب اوقات تلخی فراهم بیاورد در صورتیکه پدر طفل هم دارائی داشته باشد این صفت مرکب از نفهمی و حماقت ضعیفه است

کس خزنه

کسی را گویند که از پول مداخل قهر کند و پس بدهد که این کم است و تا بیشتر از این نباشد نخواهم گرفت این صفت مرکب از طمع و سوء تدبیر است

کله شق

کسی را گویند که در مصاف زخمی برداشته باشد یا از جائی افتاده باشد یا اثر دملی در بدنش باقی مانده باشد که بتواند مشتبه نماید نیز همین معنی را

دارد و این صفت مرکب از خدعه و تهور ناشی میشود

کوزال

کسی را گویند که در سنوات سابقه وقتی مصدر خدمت شده باشد و از آن به بعد پیوسته دیوان را مشغول ذمه و رهین منت خود بدارد و بخدمت دیگری نپردازد این صفت مرکب از طمع است

کوساله مادر حسن

کسیرا گویند که طبعش بظرافت مایل باشد ولیکن شعور شوخی کردن را نداشته باشد و بذله گوی و نکته سنج نباشد این گونه عبارتهای رکیک را نام خوش طبعی نهاده و نیز گوید و خود مسرور گردد مثلاً بگوید گوزت بگیرم و سرت بخلیم این صفت مرکب از وقاحت و تملق است

گل مولا

کسی را گویند که در اعیاد و هر
وقت با همه کس دست رو بوسی کند این صفت
از خبط ناشی میشود

گوشت تلخ

تحویلدار تمام وجوهات را گویند در صورتیکه
برات دار عاجز و مستاصل باشد این صفت
مرکب از ظلم و طمع ناشی میشود

گوز دسته نقاشی

کسی را گویند که با وجود کراهت منظر و بد ترکیبی خود را
قشنگ داند و قباهای گل سکلی در بر کند این صفت
مرکب از عجب و تجمل است

گوز مال بر وزن توشمال

صاحب منصبی را گویند که ابوالجمعی وی شوریده و
سنک بارانش کرده باشند این صفت مرکب از سوء

تدبیر و بلادت میباشد

گوز ناغافل

کسی را گویند که بصدر مجلس رود و جائی نیابد بدوش
مردم سوار شود و خود را زورکی جای دهد این
صفت مرکب از عجب و وقاحت است

لنتی بر وزن منتی

کسی را گویند که در محفلی نشسته باشد بارها گوید که
یک قلیان هم بیاورید ما برخیزیم و باز برنخیزد
این صفت از تنبلی ناشی میشود

لله بین

میرزائی را گویند که بجوراب و دستمال هم بند
باشد و نیز صاحب منصبی را گویند که جاجیم و
کشمش بجهت نویسنده خود سوقات آورد این صفت
مرکب از دنائت طبع است

لکنتی بر وزن حکمتی مباشر

معزولی را گویند که هنوز کتابچه حسابش نگذشته باشد و همه روزه در بگیر و دار فراشش دفتر و عرض چی و طلبکار بوده و با هر کس بگوید که دیوان طلب بنده را نمیدهد که بنده هم بدهم این صفت یکنوع از تلبیس است که از سوء تدبیر ناشی میشود

لوس بر وزن موس

کسی را گویند که در خانه مردم اظهار صاحب خانگی کند و بنوکرها تحکم نماید این صفت مرکب از تفرعن و کبر است

لندهور بر وزن زغول

کسی را گویند که خورد و خواب را بر همه کارها ترجیح دهد و چون ملاقاتش کنند گوید دنیا قابل این گفتگوها نیست این صفت از تنبلی و جمود ناشی میگردد

لوطی اجلاف

کسیرا گویند که داری کاسکه و نارنجستان باشد ولی بکوشش بری گذران نماید این صفت مرکب از سوء تدبیر و طمع است

لیوه بر وزن کیوه

کسی را گویند که در مجلس بیکار باشد و جلد قلمدان نویسنده گان را تماشا کند این صفت از فضولی ناشی میشود

لاسی بر وزن ماسی

کسی را گویند که خود را آرایش کرده درب کاروانسرای امین الملک و تکیه ها و مجالس روضه خوانی و گذرگاه زنان و معرکه خوانی و کار آهن و توی ترمواه حسرت آمیز بزنها نگاه میکند این صفت مرکب از شهوت و حماقت است

میرزا قشمشم

کسی را گویند که یکتای ارخالق و عمامه چین و یا شب کلاه درب

حیاط خویش ایستاده و بتماشای مردم مشغول باشد
این صفت مرکب از کبر مشوب و سفاهتست

نازک نارنجی

کسیرا گویند که چون زکام و مانند آن عارضش شود تا
یکهفته در بستر خوابیده و از اندرون بیرون
نیاید و اگر اتفاقا روزی پیاده از درب خانه آید
بانوی های حرم اندامش را مالش دهند باین واسطه
کارهای مردم را بتویق اندازد این صفت مرکب از تعزز و
تنبلی ست

نامرد

کسی را گویند که در خانهٔ دوست یا رفیق یا آشنائی وارد
شود و از پس پرده اهل خانه را نگاه نماید یا از روزنه
بخیال دختر صاحب خانه باشد این صفت مرکب از
بی غیرتی و شهوتست

هرزه چونه

کسیرا

کسی را گویند که خود را در میان حرف مردم اندازد
مثلاً با شیدائی گفته شود او خبرش را باز دهد و چون کسی
حکایتی آغاز کند او سخن را از دهنش گرفته با تمام
رساند این صفت مرکب از فضولی و سفاهتست

یاخچیدر

کسی را گویند که امور دیوانی که متعلق با دوست و زن
و فرزندانش را در آن عمل مداخله دهد و بگفته نوکر
عمل نماید این صفت مرکب از حماقت و سوء تدبیرست

یاردان ستقلی

کسی را گویند که در مجلس شراب نشسته و شراب
ننوشد ولیکن مزهٔ باده خواران را از خشک و تر هر چه در
بساط باشد باشتهای تمام بخورد این صفت مرکب
از طمع و حرصست

جاویز بروزن پامشنه

بزرگیرا

بزرگیرا گویند که در جلال شهره باشد و از بزرگی
بجز نامی بهره نداشته باشد و زیردستش سست باشد
مثلاً اول سال نوکر گرفته و مواجبی از برای او قرار
دهد لیکن تا ششماه از آن مقرری دیناری بوی ندهد
تا آن نوکر بیچاره از اسباب محتاج هرچه در خانه داشته
باشد بفروشد و مبالغی هم قرض پیدا کند بعد از ششماه
عرصه بر او تنگ شود لابد عریضه نوشته و یا زبانی عرض
کند و واسطه بجهة وصول مواجب تعیین نماید آنوقت بهانه
بنوکر گرفته او را بیرون کند بیچاره هر جا برود کسی بداد
او نرسد باز سر ششماه نوکری جدید و بیچارهٔ دیگر را فریب
داده نگاهدارد و پس از انقضاء مدهٔ مزبوره بعادت
مذکوره رفتار نماید و باین وطیره همیشه صاحب نوکر
بوده و دیناری مواجب بکسی نداده بلکه مخارج خود را
هم از پهلوی نوکر در آورده باشد باین قاعده که امر

نظارت خود را بنوکر داده و اداره اصطبل را بدیگری
محول کند ابتداء کار آنها اگر مقداری تنخواه بجهة مصارف
و مخارج مذکوره بخواهد گوید که شخص ناظر یا مدیر اصطبل
باید آنقدر اعتباری داشته باشد که دو سه ماه اگر
تنخواه باو نرسد بتواند ملزومات کارخانه و اصطبل را راه
بیندازد بیچاره معذور شده مدت پنج ششماه از بقال
و عطار و علاف نسیه بیاورد تا اینکه دیگر نسیه ندهند و
مطالبهٔ تنخواه نمایند آخر الامر لابد اظهار مطلب نماید بطریق
مذکور بهانه باو گرفته و گناهی بپای او ثابت نماید و از عمل معزول
و از خدمت اخراج نماید و آنوقت نوکر بیچاره بدبخت با چند نفر عیال
و اطفال گرفتار طلبکار را از قبیل علاف و بقال و قصاب و رزاز
و عطار و غیره بشود آخر الامر بیچاره یا از شدت
غصه و خیال تلف میشود و یا عمداً از شدت پریشانی خود را
بهلاکت رساند این صفت مرکب از ظلم و تذویر

وقرمساقی وجاکشی ودیوثی وزنقحبگی وپدرسوختگی وخر
مردرندی وبی غیرتی وپس فطرتی وبی انصافی
و ملعنت ناشی میشود

قد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تحریرا
فی بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ بزیور طبع
آراسته گردید

کتبه الفقیر عبده الاحقر ابن یوسف خان علی اکبر
نویسنده داند که در نامه چیست

محل فروش در خیابان ناصریه مقابل شمس العماره
در حجره جناب آقا میرزا حسن اصفهانی وکیل جراید
قیمت یکهزار دینار ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

برای اصحاب نظر و فراست عرضه میدارد که متکلم این حروف عبید زاکانی است چون از اوان جوانی بمطالعه کتاب و سخن حکما و علماء اهتمام داشته تا درین روزگار که این بنده درگاه سبحانی این نسخه را مطالعه نموده درویشانه از شائبه ریا خالی و از تکلفات عاری تا نفع او عموم خلایق را شامل گردد و مؤلف را نیز بدعای خیر یاد آورش نمایند بیت

اگر شر تبی بایدت سودمند ز داعی شنو توشه ارزومند
ز بر و زبن معرفت بیخته بشهد ظرافت برآمیخته

ای عزیزان عمر غنیمت شمرید وقت از دست ندهید
عیش امروز بفردا نیندازید حاضر وقت
باشید که عمر دوباره نخواهد بود روز نیک را
بروز بد مدهید برخودپسندان سلام مدهید
زمان ناخوشی را بحساب عمر مشمرید طمع از کسان
ببرید تا بریش ناکسان توانند خندید جان فدای
یاران موافق کنید برکت عمر و روشنائی چشم
و فرح دل در مشاهده نیکوان دانید
از ابرو در هم کشیدگان و گره در پیشانی آوردگان
و سخنهای بیفایده و لغوگویان و ترش رویان و کج
مزاجان و بخیلان و دروغگویان و بدادایان اعراض
و لعنت کنید تا توانید سخن حق نزد حق ناشناسان
مگوئید تا لهاگران مشوید که بی سبب از شما برنجند
مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمازی و گواهی

بدروغ دادن و دین بدنیا فروختن و کفران نعمت پیشه
سازید تا در پیش بزرگان عزیز باشید و از عمر برخو
ردار گردید دست ارادت در دامن رندان پاک
باز زنید تا رستگار شوید چندانکه حیات باقیست از
حساب میراث خوارگان خود را خوش دارید
مجردی و قلندری را مایهٔ شادمانی و اصل زندگانی
دانید در دام زنان نیفتید خاصه بیوگان کره دار
از تخم دایگان و حکمت قابله و حکومت حامله و کل
کل گاهواره و سلام داماد و تکلیف مادرزن و غوغای
بچه ترسان باشید در پیری از زنان جوان
مهربانی نخواهید زن مخواهید تا قلتبان نشوید

که گفته اند

زن مبر در زمانه زن مشوی دشمن جان خویشتن مشوی
از برای معاش روزی تن زن هر گبر خورده زن مشوی

پیره زنان را سر بکلو خکوب تا بگویید درجهٔ قاضیان در باب نبدایت
خوابیدن و کاییدن را بجز زمان بیکار مدارید شراب
از دست ساقی ریش دار مستانید در خانه مردی
که دو زن دارد آسایش و خوشی و برکت مطلبید
از خاتونیکه قصهٔ ویس و رامین خوانده و امردی که بنگ
و شراب خورده مستوری و کون درستی توقع مدارید
حاکم عادل و قاضی که رشوه نستاند و زاهدی که
سخن بریا نگوید و حاجی که با دیانت باشد و کون درست
صاحب دولت در این روزگار مطلبید نرد بنشسته
مبازید تا بهرزه مغز حریفان نبرید در لب جوی
و کنار حوض مست مروید تا ناگاه در آب میفتید
راستی انصاف و مسلمانی از بازاریان مطلبید
از فرزندیکه فرمان نبرد و زن نازکار و خدمتکار
حجت گیر و چارپای پیر و دوست بی منفعت برخوردار

طمع مدارید

حج مکنید تا حرص بر فراج شما غلبه نکند و بی
ایمان و بی مروت نگردید
از منفعت خویشان و سفرهٔ خسیسان
و گره پیشانی خدمتکاران و ناسازگاری
اهل خانه و تقاضای قرض خواهان
گریزان باشید بهر حال از مرگ به
پرهیزید که از قدیم مرگ را مکروه داشته اند
سعدی میفرماید
نگهدار فرصت که عالم دمیست
دمی پیش دانا به از عالمیست
سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آندم که میرفت عالم گذاشت
هوشنگ میفرماید دو چیز را فراموش نباید کرد خدا

ومرگ را دو چیز را از یاد میباید برد اول
نیکوئی نمودن باکسان دویم بدی دیدن از ناکسان
فرموده اگر ترا چهار چیز باشد در گیتی برخور
داری اول راستگوی و درست کرداری
دویم پایداری در دوستی سیم پاکدامنی
چهارم نانی از دست رنج خود فراهم
آوری و با دوستان اتفاق نمائی

کاتب الحروف معروض میدارد اگر خواهی
در دو جهان رستگار گردی تا راست ممکن است
دروغ مگو تا حلال بدست آید حرام مجو
اگرچه سعدی علیه الرحمه در گلستان فرموده است
دروغ مصلحت آمیز به زراست فتنه انگیز
این سخن هم بجای خود صحیح و گفتارش لازم است
ولی النجاة فی الصدق راهم در خاطر داشته باشکر

و فراموش مکن تا انشاءالله تعالی بهره مند و برخوردار
گردی

قد تمت الکتاب مفتاح اخلاق المظفری من
مصنفات مقرب الخاقان مؤتمن السلطان
آقا میرزا حبیب الله خان لشکرنویس که این
بنده احقر میرزا یحیی خان عماد الحکما بزحمت
زیاد این نسخه را بدست آورده و بعضی حشو
زواید بر او افزوده و بعضی از صد باب
عبید زاکانی را ضم نموده که آقایان
معظم و برادران مکرم مطالعه فرموده
بر آن عمل نمایند و این حقیر را بدعای
خیر یاد فرمایند تحریراً فی بیستم شهر ربیع الثانی
سنه ۱۳۴۱

قدتمت الکتاب مفتاح اخلاق المظفری و اندرز

نامهٔ

عبید زاکانی

و غیرها بحسب الفرمودهٔ

جناب مستطاب حکمت مآب

آقا میرزا یحیی خان عماد الحکماء زید توفیقه

بشرف طبع آراسته و پیراسته گردید

تحریراً فی بیستم شهر ربیع الثانی سنه

هجری هزار و سیصد و بیست و یک و بیده

الفقیر عبدهُ الاحقر ابن یوسفخان

علی اکبر المعروف بعشقی

* در کارخانهٔ

عالیجاه

عزت و سعادت همراه آقا مشهدی خداداد منطبع گردید

٤ط٧/
٥٩
ل
٤٦٦
م